

انتخابات 22 خرداد دموکراسی یا تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناحهای حاکمیت رژیم مطلقه فقاہتی حاکم

مقدمه: وظیفه ما در عرصه پراکسیس اجتماعی انتقال تضادهای حاکمیت به بطن خودآگاهی توده ها جهت اعتلای دیالکتیک اجتماعی در بستر رشد تضادهای درونی جامعه برای ایجاد خودآگاهی اجتماعی می باشد، چرا که اعتلای جنبش سه گانه:

1. آگاهیبخش یا اقدام عملی سازمانگرایانه حزبی
2. آزادی خواهانه یا دموکراتیک
3. عدالت طلبانه یا سوسیالیستی

توده ها که در کادر نقد اجتماعی سه پایه حاکمیت سیاسی - اقتصادی و معرفتی یا جناحهای زر و زور و تزویر طبقه حاکم در نظام های طبقاتی غاصب امکان پذیر است، ماهیتی دیالکتیکی دارد که دینامیسم آن برپایه رشد تضادهای درونی جامعه بین دو طبقه حاکم اقتصادی - سیاسی - معرفتی و طبقه محکوم و زحمت کش جامعه استوار می باشد. همین تضاد درونی بین این دو نیروی اجتماعی استکه باعث حرکت اجتماعی و تحولات اصلاحی یا انقلابی در جامعه میگردد و هر زمانی که کوره این نبرد اجتماعی که مادیت عینی اجتماعی آن در شرایط فعلی در سه جنبش طبقه زحمت کش و جنبش زنان و جنبش پیشگامان اعم از دانشجو و دانش آموز و معلم و کارمند مادیت می یابد، سرد شود و یا هر عاملی که باعث سردی این نبرد گردد طبیعتاً آن عامل و آن زمان جنگ زرگری برای معامله حقوق اقتصادی - سیاسی و معرفتی توده ها می باشد. اگر در جامعه دموکراسی در جریان است باید آن دموکراسی از این نبرد عبور کند. اگر اصلاحات در جریان است باید آن اصلاحات از کوره این نبرد بگذرد و اگر انقلاب در جریان است آن انقلاب هم باید از دالان این نبرد عبور کند.

دروغ می گویند مدعیان اصلاحات و دموکراسی که می خواهند در غیاب این نبرد در جامعه تحولی آرام و قانونمند و تدریجی با اسباب دموکراسی به انجام برسانند آنچه در این خیمه شب بازبهای حیدر نعمتی وجه المصالحه یا وجه معامله قرار می گیرد حقوق اقتصادی - سیاسی و معرفتی توده ها است که قربانی معرکه گیریهای تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناحهای حاکم میشود.

ولی نکته ای که در همین رابطه حائز اهمیت می باشد اینکه تمامی تضادهای درونی جامعه در نظام های طبقاتی تنها به همین تضاد دو نیرو و طبقه حاکم و محکوم خلاصه نمی شود. اگرچه جایگاه دیالکتیکی این تضاد بین تمامی تضادهای اجتماعی در نظامهای طبقاتی جایگاهی عمده دارد ولی تضاد های دیگری هم در مبارزه طبقاتی درون جامعه طبقاتی وجود دارد که کاتالیزور این تضاد اصلی جامعه می باشد. از مهمترین آنها تضاد داخلی طبقه حاکم در نظام طبقاتی می باشد. چرا ماهیت تضاد داخلی درون طبقه حاکم در نظام طبقاتی شاخص تقسیم باز تقسیم غاصب آنها دست آوردهای فکری - اقتصادی - سیاسی توده ها می باشد. بعبارت دیگر جنگ جناحهای درون طبقه حاکم در خصوص سهم خواهی قدرت و ثروت و کرسی های معرفتی طبقه محکوم می باشد که طبیعتاً بمیزانی که آن تضاد اصلی در جامعه رشد کند تضاد جناحهای درون طبقه حاکم نیز رشد خواهد کرد و این رشد تضادهای درون جناحهای طبقه حاکم بزمانی میرسد که ماشین سیاسی - اقتصادی - معرفتی طبقه حاکم را فلج می کند. آنزمان استکه ریزش قدرت از طبقه حاکم به طبقه محکوم آغاز میشود و تا قبل از این زمان هرگونه امکان ریزش قدرت تحت هر عنوانی خواه رفرم، خواه اصلاحات، خواه دموکراسی خواه انتخابات فریبی بیش نیست. چرا که کدام گرگ تا زمانی که در موضع قدرت قرار دارد حاضر است گوسفندان شکار کرده را با گوسفندان دیگر تقسیم کند. بنابراین باید با طرح خواسته های بر حق طبقه محکوم به رشد تضاد طبقه حاکم و محکوم پردازیم و خود رشد تضاد طبقه حاکم و محکوم باعث رشد تضادهای بین جناحهای طبقه حاکم میشود که رشد این تضاد باعث فلج شدن و زمین گیر شدن ماشین سیاسی - اقتصادی - معرفتی طبقه حاکم میگردد.

با بحرانی شدن تضادهای درونی طبقه حاکم زمان ریزش قدرت از طبقه بالائینها به طبقه پائینها فرا میرسد. آنزمان استکه رفرم معنی پیدا می کند اصلاحات در جامعه حقیقی میشود و دموکراسی محتوای واقعی خود را کسب می کند و همه مفهومی یکسان دارد چرا که هدف همه آنها که ریزش قدرت از طبقه حاکم به طبقه محکوم می باشد تحقق عینی پیدا کرده است. در غیر این زمان سخن گفتن از دموکراسی و انتخابات و اصلاحات و انقلاب دروغ بزرگی استکه که نه بالائینها آنرا باور دارند و نه پائینها. البته همین اعتلای مبارزه پائینها با بالائی ها که باعث رشد تضادهای درون جناحی بین بالائینها میشود، فونکسیون دیگری هم دارد و آن پرورش توده ها در بستر این تضادها است. زیرا توده ها در بستر کتاب و مدرسه و دانشگاه به اعتلای آگاهی و تشکل نمی رسند. مدرسه توده ها زندگی اجتماعی - اقتصادی

آنها است هر چه بیشتر با تضادهای اجتماعی - سیاسی - اقتصادی جامعه دسته و پنجه نرم کنند بیشتر به خودآگاهی طبقاتی و اعتقادی و اجتماعی میرسند. برای رشد خودآگاهی اجتماعی - طبقاتی توده ها باید آتش دیالکتیک جامعه را دامن بزیم تا او درون این آتش دیالکتیکی طبقاتی بسوزد و از بی تفاوتی بیرون آید و به این نکته آگاه شود که تمام دعوای بر سر لحاف ملا نصرالدین است و تمام این ترندها برای آن است که قدرت به او نرسد و تا آنجا این موضوع پیش میرود که آنچنانکه کالون کشیش پروتست اروپائی گفت: برای جلوگیری از حاکمیت طبقه محروم یا طبقه کارگر اگر لازم شد طبقه سرمایه دار یا طبقه حاکم می تواند دست به یک کشتار و نسل کشی در سراسر اروپا بزند. همین جا است که این سوال بزرگ بالبداهه مطرح میشود، اینکه چگونه می توانیم به این آتش خفته طبقاتی دامن بزیم و دیالکتیک آرام جامعه را بحرکت در آوریم. آنچه در این رابطه باید در پاسخ سوال فوق بدون هیچ تردیدی اعلام کنیم اینکه بزرگترین عامل اعتلای تضاد های طبقاتی دیالکتیک جامعه، انتقال تضادهای سیاسی بالائینها به پائینها می باشد. آزمای که بقول لنین اسب های درشکه در سر بالائینهای تقسیم قدرت با یکدیگر شروع به گاز گرفتن یکدیگر می کنند. حال می توانیم به پاسخ این سوال بپردازیم که:

انتخابات 22 خرداد رژیم، نمایش دموکراسی یا تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناحهای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می باشد: رژیم فقهاتی حاکم از بدو شروع حاکمیت خود یعنی از 22 بهمن سال 57 بر کرسیهای قدرت و ثروت و معرفت که با نگرش و اندیشه فقهاتی طالبانی اما با رنگ و لعاب شیعی انجام گرفت، تکیه زد. مهمترین سوالی که از همان آغاز حکومت برایشان مطرح شده بود اینکه آیا می توانند برپایه مشروعیت صرف خودساخته فقهاتی که در فرمان نخست وزیری مهندس مهدی بازرگان و خمینی هویدا بود و در شعار، رژیم جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه اضافه خمینی مجسم گردید و اندیشه تمامیت خواهی و مطلق عنانی حاکمیت خود را تحقق عینی بخشیده و با تکیه بر اصل خود ساخته ولایت مطلقه فقیه تمامی کرسیهای قدرت مانند طالبان افغانستان به نام خدا و پیامبر را از آن خود کند؟ یا اینکه انجام این امر نیازمند کسب مقبولیت مردمی توسط طرح صوری اشکال دموکراسی است؟ اینجا بود که پاسخی که بر مبنای تشخیص مصلحت نظام دیدند در این بود که بخاطر سطح آگاهی اجتماعی مردم ایران و بخاطر شرایط سیاسی بین المللی امکان انجام تمامیت خواهی قدرت بر پایه اصل ولایت مطلقه فقیه وجود ندارد و لذا باید مکانیسمی برگزینند که توسط آن علاوه بر اینکه نبض قدرت و ثروت و معرفت مملکت در دست رهبری و فقیه می باشد مردم را با بازیهای فرمالیستی سرگرم کنند. اینجا بود که از همان آغاز شکل گیری حکومت فقهاتی حاکم بزرگترین پارادوکسی که درون درخت آفت زده حاکمیت فقهاتی مانند کرم ساقه خوار از درون آنرا نابود میکرد، همین پارادوکس بین مردم و حاکمین فقهاتی بود. چرا که از یکطرف حاضر نبودند حتی تا لحظه مرگ، تن به ریزش قدرت از خود به مردم دهند و از طرف دیگر نه بلحاظ بین المللی و نه در برابر مردم آگاه این مرز و بوم نمی توانستند مانند طالبان افغانستان تحت عنوان امارات اسلامی و ولایت مطلقه فقیه تمامی چشمه های قدرت و ثروت و معرفت را در چنگال خود قرار دهند. راهی که از همان آغاز بذهن این متولیان فقهت رسید اینکه با ایجاد نهادهای انتصابی موازی جوهر مردمی و دموکراتیک آن شعارهای عوام فریب و دموکراتیک مابانه را بنفع خود تغییر دهند. اینجا بود که نهادهای فقهاتی اختاپوسی مثل شورای نگهبان و... ایجاد کردند تا جمهوریت را به عقد و ازدواج ولایت مطلقه فقیه درآورند و خیال حاکمیت را از انتقال ذره ای قدرت به توده ها راحت ساخته و به معنای عینی ولایت مطلقه فقیه تحقق خارجی بخشند.

اگرچه رژیم از همان آغاز با مکانیزمهایی مثل شورای نگهبان توانست از ریزش قدرت و ثروت و معرفت بمردم جلوگیری کند ولی از همان آغاز مشکل بزرگ بعدی رژیم مطلقه فقهاتی موضوع تقسیم باز تقسیم قدرت و ثروت و معرفت بین جناحهای درونی حاکمیت بود. چرا که از همان آغاز بخاطر طبقاتی بودن جامعه و طبقاتی بودن اصل فقه و فقهت و فقیه حاکمیت آستن انواع تضادهای طبقاتی - اجتماعی و سیاسی بود که مانند اسبهای درشکه در مرحله تقسیم باز تقسیم قدرت به جان هم می افتادند و هر کدام می کوشید تا سهم شیر را برای خود نگهدارد و گریه را از سهم خواهی بی نصیب گرداند. اینجا بود که خیمه شب بازی انتخاباتی فرمایشی رژیم بجای تقسیم قدرت با توده ها به معرکه تقسیم بین جناحهای حاکمیت که هر کدام می کوشید در صحنه نبرد تقسیم قدرت لباس گرگ خود را از تن بیرون در آورد و لباس توده ها را به تن کنند و به شعارهای عوام پسند خود را مسلح کند، تجلی کرد. بهر حال آنچه می بایست در این رابطه یعنی انتخابات فرمایشی رژیم مطرح کرد اینکه همه انتخابات رژیم جنبه تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناحهای حاکمیت داشته و دارد و بمیزانیکه قدرت مورد تقسیم بزرگتر باشد مثل قدرت ریاست جمهوری که از نظر قانون اساسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بعد از رهبری و ولی فقیه دومین کرسی قدرت حاکمیت می باشد این آتش و معرکه داغ تر خواهد شد البته این داعی بین جناحهای حاکم مطرح است نه مردم اگرچه نباید این نکته را نادیده گرفت که گاه جناح مقهور حاکم در برابر جناح حاکم حکومت می کوشد با شعارهای مردم پسندی مثل جامعه مدنی یا اصلاحات سیاسی یا مردم سالار دینی معرکه انتخابات را به کوچه و بازار شهر و روستا بکشاند که در

رابطه با تحقق این خواسته در دوم خرداد سال 76 تا اندازۀ موفق گردید ولی رشد آگاهی تجربی تاریخی مردم باعث می‌گردد که گاهی کفه موازنه بازی قدرت به نفع توده‌ها سنگینی کند. بدین صورت که بدلیل انباشتگی تضادها و تجربه تاریخی توده‌ها از سرکوب و اقدامات ضد مردمی اینگونه رژیمها، گاهی انتقال تضادها از بالائینها به پائینها موجب خیزش و عصیان مردم می‌گردد به گونه‌ای که دیگر به سختی می‌توان آنرا به نفع حاکمیت پردازش نمود. امری که هم اکنون اتفاق افتاده است. ما در مقاله‌ای دیگر به تحلیل و آسیب شناسی آن خواهیم پرداخت.

والسلام